

## مصدق: نطق های تاریخی

(۳) نطق مصدق در رد اعتبارنامه سید ضیالالدین طباطبائی

**برگرفته عیناً از کتاب "معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق" از محمد جعفری قنوازی ص ۱۴۰ تا ص ۱۴۸**

**ادامه نطق مصدق در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ (رد اعتبارنامه سید ضیالالدین طباطبائی)**

ما زیر بار این حرف نمی‌رویم، ملت ایران بیدار است، ملت ایران به این حرف هم فریب نمی‌خورد، ملت ایران از زمامداران سیاست درخواست تجدیدنظر دارد. در این سال که محصول ایران چند برابر سال‌های قبل است، در این سال که علامت خشک‌سالی آشکار است و باید آذوقه سال آینده هم تأمین شود سیلوی ما دو ماه و نیم هم ذخیره ندارد. ایرانی باید خانه خودش را خودش اداره نماید، ایرانی حاضر نیست که رؤسای خویش را خارج کند و به جای آنها رؤسای خارجی بگمارد، این است موضوع نطق من، چون جنبه تاریخی دارد نطقی را که تهیه کرده‌ام آن را هم می‌خوانم.

از دوره هفتم تقنینیه که من از سیاست دور شدم قریب شانزده سال می‌گذرد که اغلب در احمدآباد از دهستان ساوجبلاغ به فلاح مشغول بودم و خیالم ناراحت و از آتیه خود بی‌نهایت نگران بودم و گاه می‌خواستم که با پای خود به زندان قصر بروم و در آنجا روحاً و جسماً هر دو مقید بمانم تا این که در پنجم تیرماه ۱۳۱۹ بدون جهت و دلیل مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آنجا به زندان بیرجند انتقال دادند. در عرض راه و در زندان دومرتبه اقدام به خودکشی نمودم و پس از شش ماه تحمل سختی و مشقت از آنجا مرا به احمدآباد آوردند و تحت نظر مأمور شهرستانی بودم تا شهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند حکم آزادی من هم رسید و تصمیم گرفتم که در همانجا بمانم و در سیاست مداخله ننمایم. انتخابات این دوره که شروع شد به من نوشتند که دوری از اوضاع صلاح نیست. اگر اهل تهران در هفت دوره اخیر نتوانستند به من رأی بدهند در عقیده خود باقی هستند و چون می‌گویند انتخابات دوره چهاردهم تقنینیه آزاد است می‌توانند اعتماد خود را به من اظهار نمایند، دلیلی نیست که از خدمت سرباز زخم و باز در کُنج عزلت و انزوا بمانم. اگر امور اجتماعی خوب نباشد امور انفرادی هم بد می‌شود، پس لازم است که اول هر کسی در اصلاح جامعه بکوشد و بعد امور انفرادی را اصلاح نماید.

در مقابل این منطقی نتوانستم جوابی بدهم و مردد بودم که چه تصمیمی اتخاذ کنم چنانچه قبول نمی‌کردم می‌گفتند همه چیز این اشخاص از این مملکت و از این مردم است. امروز که موقع خدمت است خودخواهی مانع است که قبول خدمت کنند، حالا که قبول کرده‌ام نمی‌دانم با این اوضاع چه خدمتی می‌توانم بکنم. اگر حرف حساب در این مجلس اثر نکند و اگر ما در سیاست عالی مملکت آزاد نباشیم چرا من عرض خود را ببرم و زحمت آقایان را فراهم نمایم؟

معروف است که در استبداد صغیر مشیرالسلطنه، صدراعظم محمدعلی شاه، به مردم گفت شاه مجلسی را مرحمت می‌کند به این شرط که وکلا در سیاست دخالت ننمایند. اگر غرض از مجلس آن است که وکیل تابع جریانات شود و با هر چه پیش آید بسازد و دم فرو بندد نه من، تصور می‌کنم که تمام آقایان همچو وکالتی را نخواهند و قبول ننمایند، و اگر وکیل آزاد است و می‌تواند در مصالح عمومی نظریات خود را اظهار کند وقتی که مصالح عمومی در پیش است از هیچ چیز نباید ملاحظه نماید و باید همه چیز خود را برای خیر و صلاح وطن بخواهد، اگر وطن پرستی بد است چرا دول بزرگ هر چه خوب است برای وطن خود می‌خواهند، و اگر دموکراسی خوب نیست چرا این رژیم را به تمام معنی در ممالک خود اجرا می‌نمایند، اگر آزادی جرایم مضر است چرا در آن ممالک متعرض جرایم نمی‌شوند، اگر اخلاق خوب مستحسن نیست چرا در هر کجا که نفوذ دارند برای توسعه نفوذ خود مشوق مردمان بد اخلاق نمی‌شوند؟ مردمان بد اخلاق کسانی هستند که برخلاف مصالح جامعه قیام کنند، آنها کسانی هستند که نیک و بد را با هم بسوزانند و از حیثیات هم و طنان خود بکاهند با کسی غرضی ندارد، می‌گویند آن چه را که باید در نفع جامعه بگویند و امیدوارم که ما نمایندگان دوره چهاردهم پیرو این اصل باشیم و ثابت کنیم دولت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد. ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور ما مطلقاً دخالت نکند و انتظار دارد که لفظاً و معنأ استقلال او را محترم شمارند و چون از مطلب نباید دور شد از مقدمه می‌گذرم و داخل در موضوع می‌شوم.

شب سیم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز و تهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از مرکز بی‌خبر بود و هر کسی این پیش‌آمد را به نوعی تعبیر می‌کرد تا این که پرده از روی کار برداشته شد، تلگراف سلطان احمدشاه به این شرح رسید: (از تهران به شیراز، شب ششم

حوت، حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت‌کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخص لایق خدمت‌گزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحران‌های متوالیه خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب آقای سیدضیال‌الدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه به معزی‌الیه دیده ایشان را به مقام ریاست وزرا انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرا به معزی‌الیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی‌الآخر (۱۳۳۹) چون روز گذشته روزنامه رعد امروز در شماره ۱۰۶ دست‌خط شاه را منتشر نمود و آن را دلیل برائت مرتکب کودتا دانسته است تذکر می‌دهم که کودتای شب سوم حوت واقع و دست‌خط شاه شب ششم حوت به ولایت مخابره شده است و این دست‌خط در اثر کودتا است والا سابقه نداشت که یک مدیر روزنامه که نه طی مراحل اداری نموده و نه مقبولیت عامه داشته است یک مرتبه رییس‌الوزرا بشود؛ دیگر این‌که در این دست‌خط اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرا داده و به آقا مأموریت نداده بود که مردم را حبس کند و نیک و بد را با هم بسوزاند، چون من مردم بودم که شخص طرف اعتماد مدیر روزنامه رعد است با دیگران تصمیم گرفتم که در صورت اول تسلیم نشوم و خود را برای هر گونه پیش‌آمدی حاضر نمایم و پس از این‌که به وسیله رییس تلگراف‌خانه تحقیق و معلوم شد که مدیر روزنامه رعد است تصمیم غیرقابل تردید خود را اجرا نموده و تلگراف زیر را به شاه مخابره نمود.

(۶ حوت ۱۲۹۹ از شیراز، بعد از عنوان دست‌خط جهان مطاع تلگراف به واسطه تلگراف‌خانه مرکزی زیارت شد و در مقام دولت‌خواهی آنچه می‌داند به عرض خاکپای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد اسباب انقلاب و اغتشاش خواهد شد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود، چاکر نخواست در دولت‌خواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته، هر گاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه انتشارش لازم است امر جهان‌مطاع مبارک صادر شود که تلگراف‌خانه انتشار دهد.)

بلافاصله پس از مخابره این تلگراف بیانیه رییس دولت و رییس کل قوا رسید و مردم بیش‌تر به عدم صداقت گفته‌های آن‌ها پی برده و عموم اهل شهر علیه حکومت جدید قیام نمودند، به‌طوری که فتح‌الدوله اهل تهران که در شیراز بود و تلگراف تبریکی به رییس دولت مخابره نموده بود در خطر جانی واقع شده و قنصل انگلیس او را با خود نزد این‌جانب آورد و تقاضای تأمین نمود و آقای سیدضیال‌الدین هم چون از اوضاع شیراز مستحضر شد شب ده حوت این تلگراف را به من مخابره نمود:

بعد از عنوان، دآگاهی یافته‌ام که تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزرا انتشار نداده گفته‌اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید. رسیدن این خیر به این‌جانب معلوم داشت که حضرت‌عالی از وضعیات تهران بی‌اطلاع و افق تهران را همان‌طور تصور کرده‌اید که قبلاً دیده و عیناً مشاهده کرده‌اید، نه چنین نیست. دوری مسافت و بی‌اطلاعی از جریان حضرت‌عالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده اقتدار قشونی است به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه واحد جان و مال و عائله انکارکنندگان به عنوان رهینه صداقت آن‌ها در معرض تهدید گذارده و این زیری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطن است که هر اقدامی را مجوز و مشروع می‌سازد. بنابراین تصور این‌که قرائت دست‌خط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است، باکمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح‌کننده را هیچ‌کس جز خیانت‌کار نمی‌تواند تردید کند آن هم فوراً تبیه می‌شود. من در این‌جا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم، ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم. حضرت‌عالی نیز اگر می‌خواهید نماینده چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی‌نهایت این‌جانب استفاده نمایید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بی‌غرض را مجالی شایسته به‌دست آمده است. راست و بی‌پرده همان‌طور که عادت من است به حضرت‌عالی سابقه می‌دهم که نسبت به شخص شما خوش‌بین و خیلی مایل‌م که حضرت‌عالی چون شخص شایسته‌ای در اصلاحات فارس استفاده کنم به‌طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرت‌عالی آگاه گردم. بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمایید، ولی در عین حال هم خود را از

ذکر این نکته باریک که باز شمه‌ای از صمیمیت و صداقت من است ناچار می‌بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات می‌شوند مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می‌شود. امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات حضرت عالی از آن فاصله بعید آغوش گشوده مرا برادروار در بغل گرفته کمک و مظاهر خودتان را به احترام منافع ملی به من اهدا نمایید. روش و منشور خود در بیانیه‌ای که امر داده‌ام به ولایات مخابره کنند، لامحال ملاحظه و از عقاید این‌جانب آگاهی یافته‌اید (ریاست وزرا). به این تلگراف جواب ندادم و چون در بیانیه خود نوشته‌اند (که قرارداد را ملغی نمودم) عرض می‌کنم که در ۱۹ میزان ۱۲۹۹ که به ایالت فارس منصوب شدم قرارداد انگلیس و ایران ملغی نشده بود. نخواستم به قشون جنوب رسمیت بدهم و به امر من کارگزاری کل بنادر، این تلگراف را به مرکز مخابره نمود:

اداره پلیس جنوب که از قرار مذکور سه هزار نفر است کتباً و شفهاً با وجوهاتی داشته و دارند و در موقع رسمی و اعیاد هم حاضر می‌شدند مستدعی است تکلیف معین فرمایید که روابط آنها از چه قرار باید باشد.

نمره ۲۶۳۰ - ۱۹ میزان، کابینه مرحوم مشیرالدوله تلگراف مرا بلاجواب گذارد و چون سابقه را تأیید نکرد این‌طور صلاح دیدم که به قشون جنوب رسمیت ندهم و با آنها رسماً مکاتبه نکنم و سلام رسمی را که در آن وقت در سال یکی دو دفعه محدود نبود و در تمام اعیاد مذهبی انعقاد می‌یافت ترک کنم و آنها را نپذیرفتم، ولی آقا که قرارداد را ملغی نموده بود معلوم نشد به چه دلیل قشون جنوب را به رسمیت شناخت و آنها را به موجب تلگرافی که قرانت می‌شود به تهران احضار نمود.

«تلگراف رمز شب ۱۲ حوت از تهران به شیراز از ایالت جلیله فارس برای اطلاع حضرت عالی اعلام می‌دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به تهران اعزام دارند.» (۱۱ حوت نمره ۱۴۰۱ ریاست وزرا سیدضیال‌الدین طباطبایی)

وصول این تلگراف بر تأثرات عمومی افزود و هر کس که روزنامه‌های گلستان رجب ۱۳۳۹ و استخر ۲۴ حوت و پسیانیه شورای مطبوعات ۲۵ حوت و عصر آزادی ۲۰ حمل ۱۳۰۰ را بخواند می‌تواند به وطن پرستی اهالی فارس و حقیقت افکار عمومی متوجه گردد. اهالی روز به روز بر مقاومت خود افزودند و من به هیچ یک از تلگرافات آقا جواب ندادم و در نتیجه مذاکرات با آقای کلنل فریزر، فرمانده کل قشون جنوب، این تلگراف را مخابره نمود:

«از شیراز به تهران بعد از عنوان نظر به آثار پیش‌آمدهی محتمل‌الوقوع و کسالت مزاجی که بفتناً عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت، ممنوع می‌نماید و تا ورود آقای قوام‌الملک از محال ابوابجمعی خودشان به هر زحمت باشد حوزه ایالتی را مراقبت می‌نماید و بعد از ورود ایشان امر، امر مبارک خواهد بود ۱۶ حوت ۱۲۹۹ شمسی.»

غرض از آثار پیش‌آمدهای محتمل‌الوقوع که در این تلگراف نوشته شده همان خلع سلطان احمدشاه از سلطنت ایران است که برای من مثل روز روشن بود؛ زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد با این‌که ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می‌شود شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد. برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود؟ حوادثی که موجب بلندی نام می‌شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند. خوش‌بخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت آن‌هاییند که خود را مطیع پیش‌آمد نموده و با هر ناملامی بسازند. در سلسله سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نمودند که از آن‌ها فقط دو نفر پادشاه نامی شده‌اند: اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمدشاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت. ای کاش که این پادشاه جوان بخت به کودتا تسلیم نمی‌شد زودتر مقام را ترک می‌کرد. از شاه جوابی نرسید و معلوم نبود که با نظریات من موافقت می‌کند و مرا به ایالت فارس باقی می‌گذارد یا این‌که منتظر است قوام‌الملک از فسا بیاید و افکار عمومی را ساکت کند و بعد استعفاي مرا قبول نماید. چون احساسات روز به روز بیش‌تر مردم که آشوب‌طلب می‌خواستند از اوضاع سواستفاده کنند مقاصد خود را انجام دهند برای جلوگیری از اغتشاش در حوزه ایالتی و تحریکات منتفذن در

۲۴ حوت از اعیان شهر این پیشنهاد رسید:

شیراز ۴ رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲۴ حوت ۱۲۹۹

بعد از عنوان، «چون پارهای بی‌نظمی‌ها در اطراف این ایالت شروع شده سارقین دست به کار

هرزگی و شرارت زده در ظرف این چند روز چندین اتفاق غیرمنتظر افتاده و ناامنی دارد انتشار پیدا می‌نماید و در این موقع بعضی هنگامه‌طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی‌نظمی و به هم خوردگی به بعضی عملیات بپردازند لازم است تلگرافاتی که به تلگراف‌خانه فرستاده می‌شود در تحت نظر ایالت باشد، استدعا می‌شود به ریاست تلگراف‌خانه مرکزی امر و مقرر فرمایید تلگرافاتی که به نقاط گفته می‌شود قبل از این‌که به نظر کارگزاران حضرت اشرف عالی برسد مخابره ننمایند و تلگرافات محل نظم و صلاح مملکت را توفیق فرمایند. ابوالقاسم نصیرالملک؛ مؤیدالملک، محمدباقر لطفی، نوری فضلعلی، رئیس نظمیه و سه امضاء دیگر»

پس از این‌که پیشنهاد مزبور اجرا شد آقای ماژور مید، قنصل انگلیس، مرا ملاقات و اظهار نمود که آقایان سردار فاخر و مشارالدوله تلگرافی از تهران به شیراز مخابره نموده‌اند که به مقصد نرسیده است. من جواب دادم نظارت رئیس تلگراف‌خانه راجع به تلگرافی است که از شیراز به خارج مخابره می‌شود و در تلگرافی که از خارج به شیراز می‌رسد حق تفتیش ندارد و باید بلادرنگ آن‌ها را به مقصد برساند. معلوم شد که اظهارات من ایشان را متقاعد نکرد و بعد این مراسم را به من نوشتند.

فدایت شوم واقعاً از زحمت دادن به حضرت اشرف خجالت می‌کشم، اما چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتان عرض کردم که از فراری که جناب وزیرمختار فرموده بودند بنا بود که آقای سردار فاخر و مشارالدوله یک تلگرافی کنند به جناب آقای حشمت‌الممالک. آن وقت از ایشان پرسیدم که همچو تلگرافی رسیده است یا خیر؟ فرمودند که هنوز خیر. چند روز که گذشت از جایی شنیدم که واقعاً رسیده بود، ولیکن به آقای مزبور ندادندش. حالا هم وزیرمختار سؤال می‌کند که تلگراف رسید یا خیر؟ خدمت ایشان چه جواب بدهم، اگر از جایی جلوگیری از دادن این به صاحبش شده باشد تا یک اندازه برای این جانب جواب دادن به وزیرمختار مشکل است چه کنم. دوستان شما ماژور مید»

من یقین دارم که آقایان مخابره کنندگان تلگراف با تقاضای آقای وزیرمختار انگلیس موافقت نموده، تلگرافی به شیراز مخابره نکرده‌اند، والا سهل بود که با سیم کمپانی که آن وقت دایر بود و تحت تفتیش ایالت هم نبود تلگراف دیگری مخابره کنند و قنصل انگلیس را از من مکدر نمایند دو روز بیش‌تر به عید نمانده بود که چند نفر از اعیان من جمله مرحوم نصیرالملک، که قبل از این‌جانب به علت تفسیر سیاسی در حبس بود، به ملاقات من آمدند و پیشنهاد نمودند که روز اول سال سلام منعقد شود و نظریه خود را این‌طور بیان نمودند که چون قشون جنوب را رسماً دولت شناخته است اگر سلام منعقد نشود مخالفتی است که با قشون جنوب و دولت هر دو می‌شود و ممکن است که دولت به قشون نامبرده دستوراتی دهد و بدبختی‌های سابق ما باز تجدید شود، اگر شاه استعفای شما را قبول کرد همه باید از قشون جنوب که قشون ایران شده اطاعت کنند و اگر ننمود شما می‌توانید باز نظریات خود را تعقیب کنید. این بود که روز اول حمل، سلام منعقد شد و دویم حمل هم شاه استعفای مرا به موجب این تلگراف قبول کرد.

از تهران به شیراز، بعد از عنوان، استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس‌الوزرا قبول شد لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام‌الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمایید»

چون شاه به فوریت احضار نموده و ظن قوی بود که آقای سیدضیال‌الدین طباطبایی مرا توفیق کند متجاوز از چهل روز در قریه سیدان که تا شیراز ۱۶ فرسخ است ماندم و در این اثنا از آقای آرمیتاژ اسمیت کارتی رسید. مشارالیه پس از انعقاد قرارداد و توثیق‌الدوله به سمت مستشاری در مالیه ایران دخالت داشت. کابینه مشیرالدوله که بعد از کابینه و ثوق‌الدوله تشکیل شد از نظر این‌که، قرارداد اجرا نشود او را به لندن فرستاد که شرکت نفت جنوب را تفتیش کند و آقای سیدضیال‌الدین طباطبایی با این‌که قرارداد را لغا نموده بود آقای آرمیتاژ را برای تصدی شغل سابق به تهران احضار نمود و باز در وزارت مالیه دخالت داد. مقصود آرمیتاژ از فرستادن کارت این بود که مرا ملاقات کند و من برای این‌که زمام‌داران وقت به این ملاقات محتمل نیندند و آن را پیراهن عثمان نکنند و به من زحمت نرسانند امتناع نمودم.

چون برای ورود آقای نصره‌السلطنه قائم‌مقام من زمینه تهیه شده بود و در هجده شور ایشان وارد شیراز شدند دیگر صلاح ندانستم که در خاک فارس بمانم به قصد تهران حرکت نمودم و در قهپار امنیه ناشناسی را دیدم که مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت که اگر در اصفهان بمانم اداره امنیه مرا توقیف می‌کند و چنان‌چه از شهر خارج شوم به مرکز اطلاع می‌دهد که به واسطه عدم توقف من در اصفهان دستور بلا اجرا می‌ماند. این بود که از شهر گذشتم و در قریه گز، که سه فرسخ است تا اصفهان، سه روز ماندم و با بلدی که آقا غلام‌حسین بختیار سردار محتشم فرستاده بودند وارد چهارمحال شدم و چند روز بعد کابینه سیاه سقوط کرد.

در چهاردهم جوزای ۱۳۰۰ تلگرافی از قوام‌السلطنه رسید که مرا برای پست وزارت مالیه به شاه معرفی کرد. پس از ورود به تهران آقای آرمیتاژ که خود را عضو وزارت‌خانه من می‌دانست به

دیدن من آمد. قیافه ایشان به قدری شریف و جذاب بود که می‌گفتم ای کاش منافع متعارضه بین ما نبود و می‌توانستم با ایشان همکاری کنم. نه می‌خواستند از مالیه ایران دور شوند و نه حب وطن به من اجازه می‌داد که ورود ایشان را در مالیه تصدیق کنم و قرارداد از بین رفته را تجدید نمایم. کابینه قوام‌السلطنه هم که خواست ما را دست به دست دهد نتوانست. شرح قضیه این است که می‌خواست اوراقی به امضای آرمیتاژ و من منتشر شود که سرمایه‌داران خارجی و داخلی به امضای ما دو نفر اعتماد کنند و آن‌ها را خریداری نمایند و گروه از کار وزارت جنگ، که احتیاج میرمی به وجه داشت، بگشایند. مرا به هیئت دولت دعوت نمود و با این‌که سردار سپه مایل بود این‌کار بشود و در هیئت دولت هم بود که از ایشان ملاحظه کنم امتناع نمودم و مدتی بعد که با ایشان در امور مملکتی مذاکره می‌شد به من گفت که از جواب شما در آن جلسه طوری عصبانی شدم که می‌خواستم همان‌جا با شما گلاویز شوم. گفتم اگر می‌شدید در من اثری نمی‌کرد؛ زیرا به هیچ قیمتی حاضر نمی‌شدم که مستشار انگلیسی در امور مالیه دخالت کند و قرارداد را تجدید نماید.

چند ماهی کار وزارت مالیه بدون وزیر می‌گذشت و آرمیتاژ هم برای این که می‌خش محکم شود کار جدی نمی‌کرد و امور به کام دوستان می‌گشت. بعد از آن‌که آرمیتاژ مایوس قصد حرکت نمود و روزی که به بازدید او رفتم از من طوری پذیرایی کرد که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم و یقین دارم که اگر با او موافقت می‌کردم عشری از اعشار آن احترامات را به من نمی‌کرد. این‌جا است که باید به عظمت اخلاقی ملت انگلیس پی برد. از آن‌چه گذشت معلوم شد که آقا در بیانیه خود قرارداد را لغا نمود و بعد آن را عملاً اجرا کرد.

آقا در تلگراف ششم حوت می‌نویسد: «با قشونی که تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم.» معلوم نیست این قشون به چه ترتیب تحت امر او درآمد. بسیار مشکل است که کسی صاحب‌منصب نظامی نباشد و مرکز اتکایی هم نداشته باشد و قشونی که تحت سرپرستی اسمایلز انگلیسی است مطیع خود کند و موقعی که وارد تهران شد قشون مرکزی مقاومت نکند و ساکت بماند و شاه هم تسلیم شود. اگر این قشون تحت امر آقا بود چرا رئیس آن خود را در عرض آقا گذاشت و بیانیه‌ای مثل بیانیه خود آقا داد؟ آیا می‌شود گفت که به کمک دسنة فزاقی که تحت امر خارجی است انقلاب کند و ملت را به راه راست دلالت نمایند؟

آیا به وسیله یک بیانیه پوچ می‌توان انقلابی شد، یا این‌که دعوی اصلاحات کرد؟ کدام آدم بی‌بصیرتی است که به این حرف‌ها گول بخورد. اگر فرمایشات آقا اساس داشت و اگر نظریات‌شان در خیر مملکت بود چرا رجال وطن‌پرست را توقیف و حبس نمود؟

اشخاص وطن‌پرست ملت را حقیر نمی‌کنند و به افکار عمومی احترام می‌گذارند تا در بروز حوادث آن‌ها را پشتیبان خود کنند و هر کس که به ملت خود احترام نکرده پشتیبان او جای دیگر است. به اتکای قوای خارجی قیام نمودن و به روی هم‌وطنان تیغ کشیدن و آنان را توهین کردن و حبس نمودن کار وطن‌پرستان و آزاد مردان نیست.

آقا را چه واداشت که پیرامون این عملیات برود و چه باعث شده بود که صالح و طالح را حبس کند؟ در اصلاحات باید اشخاص بد را از کار خارج نمود و محاکمه و محکوم کرد.

اگر مقصود انقلاب بود خوب است آقا توضیح دهد که در این زمینه برای چه انقلابی حاضر بود و با چه اشخاصی می‌خواست هادی انقلاب شود؟ روزگار ثابت کرد نه مصلح بود و نه انقلابی و مأمور بود کابینه محلی تشکیل دهد تا از ترس او مردم به سردار ملتجی شوند و به او اهمیت بدهند تا او به مقصود خود برسد.

هرگاه قانون مجازات عمومی در آن زمان بود آقا را من روانه دادگاه می‌نمودم، چون قانون نبود و عقاب بلا بیان هم بی‌مورد است. آقا مشمول فقره دهم از ماده ۱۲ قانون انتخابات است که: «مفسرین سیاسی که بر ضد اساس حکومت ملی و استقلال مملکت قیام و اقدام کرده‌اند حق انتخاب شدن ندارند.»

در آخر دوره ششم که انتخابات دوره هفتم شروع شده بود و دولت مداخله می‌کرد، توسط مرحوم تیمورتاش از شاه وقت ملاقات خواستم و اظهار نمودم که اگر دولت می‌خواهد برخلاف مصالح مملکت اقدام کند و قرار و قراردادی منعقد نماید و مثل این‌که وثوق‌الدوله از نظر گذشتن قرارداد در انتخابات دوره چهارم مداخله کرد البته انتخابات دوره هفتم هم باید آزاد نباشد، ولی اگر شاه مقصودی غیر از اصلاح مملکت ندارند خوب است که در انتخابات مداخله نکنند تا نمایندگان حقیقی مملکت به مجلس وارد شوند و از مصالح عمومی دفاع نمایند.

شاه تیمورتاش را خواست و از او سؤال کرد که مگر در انتخابات مداخله می‌کنید؟ جواب داد نه! پس از آن گفت دکتر مصدق را قانع کنید، جعلیات را تکذیب کنید، در اتناق تیمورتاش از انتخابات تهران، که دخالت دولت در آن اظهار من الشمس بود، مذاکره شد چنین اظهار نمود که در حضور اعلیحضرت غیر از آن‌چه گفتم چیز دیگری نمی‌توانستم بگویم بیاید با هم صلح کنیم و

لیست مشترکی که شش نفر از دولت و شش نفر از ملت باشند (مدرس، مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک، مؤتمن‌الملک، تقی‌زاده، دکتر مصدق) ترتیب دهیم و قضیه را به این طریق حل کنیم. چون راه‌حلی که مرحوم تیمورتاش پیشنهاد نمود با نظر من که آزادی انتخابات بود تطبیق نمی‌کرد انتخابات همان‌طوری که دولت می‌خواست جریان خود را طی کرد. معروف است که بعد از خاتمه انتخابات مرحوم مدرس از رییس شهربانی وقت پرسید که در دوره ششم من قریب ۱۴ هزار رأی داشتم در این دوره اگر از ترس شما کسی به من رأی نداد پس آن رأی که من به خودم دادم کجا رفت؟ این است مختصری از مفصل انتخابات آن دوره و ادوار بعد طرز ورود آقا بعد از ۲۲ سال به ایران، و این‌که فوراً از یزد انتخاب شدند ثابت می‌کند که آقا باز برای کاری مأمور هستند. بسیار جای تأسف است که وعده‌های سهیلی و تدین راجع به عدم دخالت در انتخابات لباس عمل پوشید و در هر کجا هم تحت نفوذ واقع نشدند انتقادات بسیار نمودند و ناموس مملکت را به باد دادند. ای کاش این قبیل اشخاص یک روز دیگر اگر می‌شد شاگرد دبستان سید یزدی بودند.